

دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ، ۱۹۱۴ - Diakonov, Igor Mikhailovich
گذرگاه‌های تاریخ / ایگور ام. دیاکونوف؛ ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. - تهران: فنتوس،
۱۳۸۰

ISBN: 964-311-308-6

۵۰۴ ص.

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

The Paths of History.

عنوان اصلی:

۱. تاریخ - فلسفه. ۲. تاریخ - دوره‌بندی. ۳. تاریخ‌نویسی. الف. حقیقت‌خواه، مهدی،

۱۳۲۶ - مترجم. ب. عنوان.

۹۰۱ D۱۶/۸/د۹۳

۱۳۸۰

۸۰-۱۳۱۵۹ م

کتابخانه ملی ایران

گذرگاه‌های تاریخ

ایگور ام. دیاکونف

ترجمه مهدی حقیقت خواه



این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Paths of History

Igor M. Diakonoff

Cambridge University Press, 1999

انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاندارمیری

شماره ۲۱۵، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

ایگور ام. دیاکونوف

گذرگاه‌های تاریخ

ترجمه مهدی حقیقت‌خواه

چاپ دوم

۱۰۰۰ نسخه

۱۳۸۵

چاپ شمساد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۶۴-۳۱۱-۳۰۸-۶

ISBN: 964-311-308-6

info@qoqnoos.ir

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

۷	یادداشت مترجم
۱۹	پیش درآمد به قلم جفری هاسکینگ
۲۵	آغاز سخن
۲۷	پیشگفتار
۳۹	مرحله یکم: نخستین
۴۳	مرحله دوم: اشتراکی نخستین
۵۵	مرحله سوم: باستانی اولیه
۷۷	مرحله چهارم: باستانی امپراتوری
۱۰۳	مرحله پنجم: قرون وسطی
۲۲۱	مرحله ششم: مرحله استبدادی پایدار پساقرون وسطایی
۲۸۷	مرحله هفتم: سرمایه‌داری
۴۶۱	مرحله هشتم: پاسرمایه‌داری
۴۸۱	نمایه

یادداشت مترجم

موضوعی که از دیرباز ذهن تاریخ‌پژوهان را به خود مشغول داشته این بوده که آیا، همان‌گونه که در عرصه طبیعت و پدیده‌ها و فرایندهای طبیعی قوانین خاصی حکم فرماست و شناخت آن‌ها به انسان در بهره‌برداری هرچه گسترده‌تر از طبیعت کمک کرده است، در تاریخ انسان و فرایندهای اجتماعی آن نیز قانونمندی خاصی را می‌توان کشف کرد که به کمک آن بتوان رخدادهای به ظاهر پراکنده و تصادفی تاریخ را در پیوند با یکدیگر تبیین کرد؟ در پاسخ مثبت به این پرسش، پژوهندگان اندیشمند هر یک به نوعی کوشیده‌اند فرایند تاریخ را تبیین کنند. در دو سده اخیر، دو نگرش کلی در این عرصه مشهود بوده که یکی به تاریخ‌پژوهان اروپای غربی و آمریکا تعلق داشته و دیگری به مارکس و پیروان او.

در تاریخ‌پژوهی اروپای غربی، دوره‌بندی‌های گوناگون، ولی عمدتاً مشابهی، برای فرایند تاریخ در نظر گرفته شده که شاید مشهورترین آن‌ها یکی دوره‌بندی: پیش‌صنعتی یا کشاورزی (پیش‌شهری، شهری اولیه)، صنعتی و فراصنعتی (یا پسا‌صنعتی) باشد، و دیگری: نخستین، باستانی، قرون تاریک، قرون وسطی و قرون جدید (مدرن و پسامدرن). در مورد قانونمندی تاریخ نیز نظریه‌هایی مطرح شده که یکی از مشهورترین آن‌ها از آن توین بی است که بر «ظهور، اعتلا، افول و سقوط تمدن‌ها» مبتنی است.

در برابر این نظریات، نظریه تاریخی مارکسیستی قرار داشت که دوره‌بندی تاریخ را شامل پنج مرحله اشتراکی نخستین، برده‌داری، فئودالی، سرمایه‌داری و سوسیالیستی (سرانجام کمونیستی) می‌دانست و برای فرایند تاریخ خودپویی درونی قایل بود که نیروی محرکه آن را تضاد اصلی بین نیروهای مولد و مناسبات تولیدی در چارچوب یک شیوه تولید به حساب می‌آورد.

نظریه مارکسیستی فرایند تاریخ به مدت بیش از یک سده اذهان بسیاری را به خود

مجدوب ساخت و تنها پس از ناکامی و فروپاشی اتحاد شوروی (به عنوان نخستین و مهم‌ترین کشور «سوسیالیستی» جهان) بود که این نظریه با تردیدهای جدی در میان پیروان فراوانش مواجه شد. در این شرایط بود که پرسش همیشگی در مورد چگونگی فرایند تاریخ جامعه انسان پاسخی تازه‌تر، جامع‌تر و قانع‌کننده‌تر را طلب می‌کرد.

پروفسور ایگور میخائیلوویچ دیاکونف، که بی‌شک یکی از بزرگ‌ترین تاریخ‌پژوهان قرن بیستم است، در کتاب حاضر، که نتیجه ده‌ها سال تلاش او در کسند و کاواهای تاریخی و شناخت عمیق و استثنایی او در عرصه‌های انسان‌شناسی، قوم‌شناسی، زبان‌شناسی، فرهنگ‌شناسی و... در پهنه تاریخ است، کوشیده به شکلی نوین به این پرسش پاسخ دهد.^۱ دیاکونف فرایند تاریخ انسان را از ابتدا تا به امروز به هشت مرحله تقسیم می‌کند: نخستین، اشتراکی نخستین، باستانی اولیه یا اشتراکی، باستانی پسین یا امپراتوری، قرون وسطی، استبدادی پایدار پساقرون وسطی، سرمایه‌داری، و پسارمیه‌داری؛ و برای این تقسیم‌بندی خود دلایل قانع‌کننده‌ای ارائه می‌نماید.

برداشت کلی دیاکونف از تاریخ انسان بر خصلت آفرینندگی انسان مبتنی است که در دو عرصه اندیشه و فن‌آوری نمود و ظهور می‌یابد و به صورت قانونمندی‌هایی بر دو حوزه اجتماعی - روان‌شناختی و اجتماعی - اقتصادی مستولی می‌گردد.

مزیت و ویژگی نظریه دیاکونف در مورد فرایند تاریخ توجه خاصی است که او به مجموعه عوامل تأثیرگذار بر رشد فرایند تاریخ مبذول می‌دارد و از هرگونه مطلق‌گرایی اجتناب می‌ورزد. از نظر دیاکونف، در کنار عوامل اقتصادی، عوامل قومی، فرهنگی و مذهبی نیز در این فرایند مؤثرند. به نظر او، گذار مرحله‌ای به سطح رشد فن‌آوری (به ویژه فن‌آوری تسلیحاتی)، ساختار مناسبات تولیدی، و سمنگیری اجتماعی - روان‌شناختی (یعنی ایدئولوژی: چه اسطوره‌ای، چه اخلاقی - جزمی، و چه کثرت‌گرا) بستگی دارد. روشنفکران - به ویژه در مرحله‌های هفتم و هشتم - عامل مستقلی در رشد فرایند تاریخ و مسبب انگیزه اجتماعی - روان‌شناختی تحول اجتماعی هستند. از نظر دیاکونف، گذار مرحله‌ای لزوماً با انقلاب اجتماعی همراه نیست و می‌تواند طی یک فرایند تدریجی صورت پذیرد. هر تحول اجتماعی نیز لزوماً با پیشرفت (خوشبختی و بهروزی انسان که هدف غایی اوست) همراه نیست؛ و از آن گذشته، «هر پیشرفتی در عین حال یک پسرفت است»، یعنی هر پیشرفتی در

۱. از دیاکونف پیش‌تر کتاب تاریخ ماد با ترجمه کریم کشاورز به فارسی منتشر شده است.

جایی با پسرقتی در جای دیگر همراه و ملازم شود. تنها در عرصه علم و فن آوری است که تحولات الزاماً با پیشرفت همراه است.

گفتیم که دیاکونف کل فرایند تاریخ انسان را از ابتدا تاکنون به هشت مرحله تقسیم می‌کند و ویژگی‌های هر مرحله را هم به طور کلی و هم در نمودها و رخدادها مشخص تاریخی آن در سراسر پهنه این کره خاکی بر می‌شمارد. مهم‌ترین ویژگی‌های کلی هر مرحله تاریخی از نظر دیاکونف به قرار زیر است:

مرحله یکم: نخستین

- پیدایش انسان اندیشه‌ورز خردمند در دوره دیرینه‌سنگی؛
- انسان‌ها دسته‌دسته و جدا از هم در زمین پراکنده‌اند و همزیستی مسالمت‌آمیز دارند؛
- مبادله ابتدایی بین گروه‌های مختلف جمعیتی؛
- تقسیم طبیعی و جنسی کار بین زن و مرد؛
- خانواده هسته‌ای و اشکال توسعه‌یافته آن: خانواده گسترده، خاندان، تیره، طایفه و غیره؛
- پیدایش اسطوره‌های ابتدایی و خدایان توتم (مظهر) گونه‌ای که جادوگران و مردان حکیم واسطه ارتباط انسان‌ها با آن‌ها هستند (توتم‌باوری و شمن‌گرایی).

مرحله دوم: اشتراکی نخستین

- عصر نوسنگی پسین یا آغاز عصر فلز؛
- جامعه ریاستی (جامعه پیش‌طبقاتی و پیش‌شهری)؛
- وجود سرکردگان و گروه‌های اجتماعی صاحب امتیازی نظیر رهبران نظامی و کاهنان که رئیس را در برگرفته‌اند؛
- لایه‌های اجتماعی صاحب امتیاز وجود دارند، اما طبقات بهره‌کش و غیرمولد وجود ندارند؛
- سازمان یافتگی اجتماعی، محدودیت زندگی فردی؛
- وحدت بین سرزمین و ساکنان آن؛
- پرورش حیوانات اهلی و صنایع دستی وظیفه تمام توده مسلح مردم است؛
- برده‌داری پدرسالارانه - وضع برده با یک عضو خانواده تفاوتی ندارد؛ کار بردگان در

تولید اجتماعی تعیین کننده نیست!

- خانواده یک واحد اقتصادی - اجتماعی است (خانواده هسته‌ای یا گسترده)؛

- کارآمدی بیش‌تر جنگ‌افزارها؛ جنگ‌های بی‌پایان؛

- کیش‌های خدایان محلی؛ جزمیت ایدئولوژیکی و اخلاقی وجود ندارد.

مرحله سوم: باستانی اولیه یا اشتراکی

- عمدتاً در هزاره‌های سوم و دوم پیش از میلاد (اما تا قرن‌های ۱۲ و ۱۳ میلادی در

برخی نقاط آفریقا، آمریکا و حتی اروپا و آسیا باقی می‌ماند)؛

- شکل‌گیری یک طبقه بهره‌ده در مقابل طبقه آزادمردان، شامل: فرمانروایان، جنگاوران

(کشاورزان، دامپروران، و صنعتگران آزاد)؛

- پیدایش دولت؛ بهره‌وری تولید در سطحی است که امکان اضافه تولید برای تأمین یک

طبقه فرمانروا، دولت، نهادهای مذهبی وجود دارد؛

- خانواده پدرسالار؛ برده‌داری پدرسالارانه یا خانگی (غلامان)؛ بین شرایط زندگی

اربابان و بردگان تفاوت چشمگیری وجود ندارد (برده‌داری مشخصه هیچ یک از

مراحل مفروض فرایند تاریخ نیست)؛

- مالکیت خصوصی شخصی اشیای منقول؛

- زمین‌ها به دو بخش دولتی - پرستشگاهی و خصوصی - اشتراکی تقسیم می‌شوند؛

- گسترش رباخواری به سبب ضعف بنیه اقتصادی واحدهای کوچک اشتراکی -

خانوادگی؛

- مالیات‌گیری نظام دولتی جدید به شکل تحمیل خراج بر کل اهالی (از نیمه هزاره دوم

پیش از میلاد)؛

- افزایش رفاه اقلیت و فقر روزافزون اکثریت؛

- پیدایش شهرهای دارای استحکامات و تمرکز جمعیت در آن‌ها؛

- دولت - شهرها (مراکز استان‌ها) مرکز فرمانروایی دولت، صنایع دستی و انباشت

ذخایر غذایی‌اند؛

- گسترش سکونت در پهنه‌ای فراخ‌تر؛

- جنگ و درگیری دایمی بین واحدهای مختلف اجتماعی - سیاسی؛

- مبادلات پایاپای؛

- گسترش تجارت بین‌المللی؛

- جدایی شناخت علمی از شناخت اسطوره‌ای، فلسفه از مذهب؛ دانش نظری رشد می‌کند اما به نیرویی مولد تبدیل نمی‌شود.

مرحله چهارم: باستانی پسین یا امپراتوری

- گذار از عصر مفرغ به عصر آهن، اختراع آهن چکش‌خور (نوعی فولاد)، ابزارهای فولادی و جنگ‌افزارهای فولادی؛

- گسترش برده‌داری؛

- طبقه حاکمه: اشرافیت نظامی یا دیوانسالار؛ طبقات اصلی بهره‌ده: بردگان، غلامان و سایر وابستگان؛ شکل بهره‌کشی: مزارعه (اجاره مقطوع)، بیگاری، مالیات‌گیری؛

- وجود مالکیت دولتی در کنار مالکیت خصوصی؛

- حفظ آزادی شخصی دهقانان (دهقانان مالیات می‌پرداختند، مجبور به خدمات نظامی بودند، اما ملک هیچ کس یا تشکیلات دولتی نبودند)؛

- پیدایش سواره‌نظام، گسترش کشتی‌سازی و به دنبال آن، فتوحات عظیم مستعمراتی (عمدتاً دریایی) برای کسب درآمد بیشتر، و پیدایش امپراتوری‌ها، همراه با مراکز فرمانروایی متمرکز؛

- ظهور و سقوط بی‌وقفه امپراتوری‌ها بر اثر جنگ‌ها؛

- متحدسازی مناطق کشاورزی (مولد کالاهای مصرفی) و مناطق کوهستانی و جلگه‌ای مولد وسایل تولید (نظیر فلز، چرم، حیوانات بارکش) برای گسترش بازتولید؛

- متحدسازی اجباری مناطق متفاوت به لحاظ اقتصادی، جغرافیایی و فرهنگی، به هم‌زدن ساختارهای سنتی آن‌ها، و ایجاد واحدهای اداری جدید و یکسان (نظیر بخش، فرمانداری و استان)؛

- گسترش مبادله در داخل امپراتوری و نیاز به پول به عنوان وسیله مبادله؛

- پیدایش نظام شهرهای مستقل خودگردان (پولیس) در داخل امپراتوری‌ها، به عنوان مراکز صنایع دستی و تجارت، و در نتیجه رشد اقتصاد کالایی و ثروتمندی طبقه حاکمه؛

- پرستش خدای یگانه به جای خدایان محلی؛

- پیدایش آیین‌های تقویت‌کننده امپراتوری و حتی خدا-انگاری پادشاه (امپراتور).

مرحله پنجم: قرون وسطی

- نظام فئودالی - واسالی در اروپا و برخی نقاط دیگر جهان؛
- زمینداری «توانمندان»، که از حق قضاوت و اجرا برخوردار بودند؛
- بهره‌کشی انحصاری از دهقانان؛
- مالکیت انحصاری جنگ‌افزارها از سوی طبقه حاکمه؛ جنگاوری پیشه و امتیاز طبقه حاکمه شد؛
- جنگ‌ها بیش‌تر به سبب کسب افتخار و اعتبار و ارضای انگیزه ستیزه‌جویی بود.
- مرزهای ناپایدار؛ بی‌ارتباطی مرزها با موجودیت‌های قومی و شرایط طبیعی و اقلیمی؛
- حکومت‌های پادشاهی ناپایدار؛
- قبایل کوچگر در همه جا فعال بودند و سلسله‌های حکومتی خود را پدید می‌آوردند؛
- اهمیت تجارت بین‌المللی کاهش یافت، رابطه پول - کالا از بین رفت، مبادلات پایاپای احیاء شد؛
- پایین آمدن سطح عمومی زندگی؛
- تغییر هنجارهای اخلاقی و جزمی شدن آنها؛
- سازمان عالی و مقتدر کلیسایی وسیله‌ای برای حفظ هنجارهای اخلاقی و تقدس نظام حاکم اجتماعی؛
- مجازات دگراندیشی از سوی مذاهب جزمی؛
- تسلط مذهب و از میدان به در شدن فلسفه؛
- علوم طبیعی از ادامه حیات باز ایستاد.

مرحله ششم: استبدادی پایدار پساقرون وسطی

- پیدایش دو طبقه جدید کارفرمایان سرمایه‌دار و کارگران مزدبگیر (در کنار طبقات سابق زمینداران و دهقانان وابسته)؛
- پیدایش دولت‌های «ملی» و سلطنت استبدادی پایدار با مرزهای طبیعی، ملی و مذهبی مشخص؛
- پیدایش «خودآگاهی ملی»، یعنی زبان، دین و میراث فرهنگی مشترک، و نیز دولت خودی؛

- پیدایش اصول اجتماعی - روان‌شناختی جایگزین (دین مسلط)؛ اینک «می‌شد جور دیگری اندیشید»؛
- قدرت دولتی عمدتاً در دست زمینداران است؛
- دولت استبدادی توازن بین چهار طبقه اجتماعی قدیم و جدید را در داخل مرزهای ثابت برقرار و حفظ می‌کند؛
- گسترش شهرهای مستقل (مراکز تجارت بین‌المللی و کارگاه‌های صنایع دستی که به کارخانه‌ها فرامی‌رویند)؛
- رقابت بورژوازی با طبقه زمیندار؛
- رشد مناسبات کالا - پول؛
- محدودیت یا لغو نظام سرفداری؛
- فن‌آوری نظامی جدید: سلاح‌های آتشین و توپخانه؛
- کشف سرزمین‌های تازه و توسعه مستعمراتی؛
- تجارت محصولات صنعتی بین مراکز عمده تولید صنعتی؛
- فرایند انباشت سرمایه؛
- بالا رفتن سطح زندگی عمومی.

مرحله هفتم: سرمایه‌داری

- این مرحله از حدود دهه ۱۸۶۰ میلادی در اروپا، ایالات متحده آمریکا و سپس ژاپن، با به قدرت رسیدن بورژوازی، آغاز شد؛
- اختراعات و ابداعات فنی تازه («انقلاب صنعتی»)
- رشد سریع فن‌آوری و ایمان خوشبینانه به امکانات نامحدود آن؛
- ورود علم در عرصه تولید صنعتی و کشاورزی، و تبدیل دانش فنی به مهم‌ترین نیروی مولد؛
- رشد سریع تسلیحات؛
- تقابل بورژوازی و کارگران مزدبگیر به عنوان دو طبقه اصلی اجتماعی؛
- گرایش به سوی تجزیه دهقانان به همان دو طبقه بالا؛
- حفظ طبقات پیشین مرحله ششم در حاشیه جامعه؛
- پیدایش روشنفکران به عنوان یک نیروی اجتماعی؛

- اهمیت روزافزون ایدئولوژی‌های غیر مذهبی؛

- پیدایش دولت‌های جمهوری یا پادشاهی مشروطه؛

- رقابت تسلیحاتی بین قدرت‌های سرمایه‌داری، از جمله بر سر تصاحب بازارهای صادراتی و منابع مواد خام؛

- تقسیم کامل مناطق عقب‌مانده جهان بین قدرت‌های استعماری سرمایه‌داری؛

- پیدایش امپراتوری‌های استعماری، همراه با جنگ‌های گسترده و با تلفات و ویرانی عظیم؛

- پیدایش جنگ‌های جهانی به مثابه پیامدهای اجتناب‌ناپذیر رشد طبیعی سرمایه‌داری و به منظور باز تقسیم تمام سطح کره زمین از راه زور؛

- رکود اقتصادی و بحران‌های ادواری سرمایه‌داری کلاسیک؛

- پیدایش کمونیسم و فاشیسم به عنوان ایدئولوژی‌های جایگزین در برابر بحران سرمایه‌داری و تلاش نافرجام آن‌ها برای پرش از روی فرایند طبیعی رشد سرمایه‌داری که به مخوف‌ترین حکومت‌های دیکتاتوری منجر گردید؛

- نظام مستقر در اتحاد شوروی از ۱۹۲۴، با احیای سرمایه‌داری به ابتدایی‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین شکل آن، و با استفاده گسترده از کار بردگان - در اردوگاه‌های کار اجباری - که تعدادشان گاه تا بیست میلیون نفر می‌رسید، یک طبقه جدید و گسترده دیوانسالاران حزبی و دولتی را پدید آورد. ویژگی‌های این دولت عبارت بودند از: حکومت توتالیتر، و در رأس آن شخص دیکتاتور، درآمیزی سازمان حزبی با دستگاه دولتی، نظام پنهانکاری همه‌جانبه، حکومت وحشت، سرکوب و کشتار (آمار کشته شدگان تا سال ۱۹۵۶ بالغ بر شصت میلیون نفر)، نظام بهره‌کشی بی‌رحمانه، تبدیل شدن دهقانان به سرف‌های جدید در نظام کالخوزی.

مرحله هشتم: پس‌سرمایه‌داری

- سقوط امپراتوری‌های سرمایه‌داری و فروپاشی نظام مستعمراتی، واگذاری استقلال به مستعمرات سابق؛

- شناسایی حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش؛

- پیدایش سلاح‌های گرما - هسته‌ای که می‌تواند کل محیط‌زیست انسان را در کره زمین به کلی نابود سازد، و در نتیجه تلاش برای کاهش رقابت‌های خطرناک تسلیحاتی و

- حفظ صلح در مقیاس جهانی؛
- پذیرش نظریه «حقوق بشر» به عنوان ایدئولوژی جایگزین و یک انگیزه بسیار نیرومند اجتماعی - روان‌شناختی؛
- پیدایش نظریات جدید کینزی و پسا کینزی در اقتصاد و کمک به حل بحران‌های ادواری اضافه تولید در سرمایه‌داری کلاسیک؛
- نهادینه شدن حضور اتحادیه‌های کارگری به عنوان بخش مکمل نظام اجتماعی؛
- تثبیت روزکار هشت ساعته به منظور افزایش بهره‌وری کار؛
- رشد بسیار سریع علوم و فن‌آوری، و ماشینی و الکترونیکی شدن تمام اطلاعات علمی و فنی و زندگی روزمره؛
- کاهش تعداد کارگران یدی و ماشینی شدن بسیار پیشرفته کار، و خودکار شدن سیستم‌ها؛
- ارتقای سطح زندگی طبقه کارگر؛
- کاهش تعداد پرولتاریا به حدود ده درصد جمعیت، در حالی که تعداد سرمایه‌داران ممکن است به ۲۵ درصد هم برسد؛
- پیدایش یک طبقه کشاورز جدید که عمدتاً از کار سیستم‌های ماشینی خودکار بهره می‌گیرد، خودش در کار نقش دارد و حداکثر از چند کارگر مزدبگیر نیز استفاده می‌کند؛
- پیدایش یک طبقه اجتماعی جدید شامل کارکنان بخش خدمات و روشنفکران، که به تدریج به صورت پُرشمارترین طبقه در می‌آید؛
- توجه به نیازهای زنان و برداشتن موانع مشارکت اجتماعی از سر راه آنان؛
- نقش دولت در سازماندهی رفع نیازهای انسانی؛
- گسترش سازمان‌های خدماتی و رفاهی؛
- وضع قوانین ضدانحصاری؛
- گسترش شرکت‌های سهامی عام؛
- سپردن مدیریت‌ها به کارشناسانی که معمولاً مالک واحدها نیستند، اما می‌توانند سهامدار باشند؛
- مشارکت کارکنان در درآمد بنگاه‌ها از طریق تملک سهام؛
- نظام مالیاتی تصاعدی با سمتگیری ضدسودهای کلان؛

- از بین رفتن مالکیت خصوصی فردی بنگاه‌های بزرگ و جایگزینی آن با سازمان‌های مدیریتی گوناگون؛

- کاهش چشمگیر فاصله سطح زندگی طبقات مختلف؛

- رشد گسترده اقتصاد اعتباری، که تمام جمعیت را در بر می‌گیرد؛

- یکپارچگی بنگاه‌های صنعتی در شرکت‌های بزرگی که هرچه بیش‌تر خصلت بین‌المللی پیدا می‌کنند؛

- آزادی عقیده و مذهب؛

- جایگزینی روزافزون کتاب و سینما با تلویزیون و کامپیوتر؛

- انقلاب «سبز» در کشاورزی و گسترش کشتزارها؛

- چیرگی روزافزون نظریه‌ها و آموزه‌هایی که هدفشان کاستن از نآرامی و ناخشنودی شخصی، بدون توسل به هرگونه ایدئولوژی خاص مذهبی یا فلسفی، است؛

- کاهش شدید مرگ و میر کودکان و عموم مردم؛

- رشد تصاعدی جمعیت؛ که در نتیجه، برنامه تنظیم خانواده در مقیاس جهانی برای نوع انسان به یک ضرورت مرگ و زندگی تبدیل می‌شود؛

- در کنار جوامع پسا سرمایه‌داری، کشورهای «جهان سوم» هم وجود دارند که اکثراً حتی هنوز به مرحله هفتم هم نرسیده‌اند و رژیم‌های توتالیتر (تمامیت‌خواه) بر آن‌ها حاکم است.

در پایان، دیاکونف به مهم‌ترین مشکلات و خطرات فراراه جامعه کنونی بشری اشاره می‌کند و اظهار امیدواری می‌نماید که بشریت بتواند این مشکلات را (شاید با گذار به مرحله نهم) به نیکوترین وجهی حل کند و ادامه زیست بشر را بر این کره خاکی تضمین نماید.

دیاکونف مهم‌ترین مشکلات کنونی جامعه بشری را در مقیاس جهانی چنین برمی‌شمارد:
- پیشرفت در عرصه علم و تولید، مثل هر پیشرفت دیگری، پسرفت‌ها و ضایعاتی نیز به همراه دارد که همسطح آن پیشرفت‌ها خواهد بود؛

- افزایش سریع جمعیت (هشت میلیارد نفر تا ۲۰۲۵ و پانزده میلیارد نفر تا پایان قرن ۲۱)
در حالی که نظر کارشناسان بر این است که امکانات کره زمین برای جمعیت بالای هشت میلیارد نفر پاسخگو نیست؛

- کاهش ذخایر فلزات و کانه‌های ضروری؛

- خطر سلاح‌های هسته‌ای و جنگ‌افزارهای شیمیایی و میکروبی همچنان باقی است؛

- منابع سنتی انرژی رو به پایان است و به ناچار انرژی اتمی منبع اصلی انرژی خواهد شد؛

- مشکلات ناشی از آلودگی‌های زیست‌محیطی، فضولات سمی صنعتی، خطرات احتمالی ناشی از نشت تشعشعات اتمی از نیروگاه‌های اتمی، تخریب جنگل‌ها که موجب کاهش اکسیژن هوا خواهد شد؛

- افزایش آلاینده‌های هوایی، آبی و خاکی و تأثیر گلخانه‌ای آن‌ها و افزایش سطح دمای کره زمین، آب شدن یخ‌های قطبی، بالا آمدن سطح دریاها و تخریب‌های ناشی از آن؛ و نیز تخریب لایه اوزون جو زمین؛

- خطر به هم خوردن توازن زیست‌شناختی سطح کره زمین و در نتیجه بروز شرایط طبیعی تازه و پیش‌بینی نشده‌ای که می‌تواند به نابودی بخش قابل توجهی از جمعیت انسان و سایر موجودات زنده منجر شود؛

- مشکلات ناشی از عقب‌ماندگی کشورهای «جهان سوم»، چه از نظر رشد تصاعدی جمعیت آن‌ها، و چه خطراتی که رژیم‌های توتالیتر و غیرمسئول حاکم بر آن‌ها می‌توانند برای صلح و محیط زیست جهانی فراهم آورند. در نتیجه، وظیفه عاجل سیاستمداران و دانشمندان است که بیش‌ترین تلاش خود را متوجه کمک به رشد هرچه سریع‌تر این کشورها و رساندن آن‌ها به مرحله هشتم نمایند.

در آخر، دیاکونف تصریح می‌کند که فرایند تاریخ انسان رشدی شتابناک و تصاعدی دارد و در نتیجه منحنی مراحل تاریخ دارای یک رشد تصاعدی منفی است و طول هر مرحله تاریخی در بستر زمان به تدریج کاهش یافته است:

حدود ۳۰ هزار سال	مرحله یکم:	نخستین
حدود ۷ هزار سال	مرحله دوم:	اشتراکی نخستین
حدود ۲ هزار سال	مرحله سوم:	باستانی اولیه
حدود ۱۵۰۰ سال	مرحله چهارم:	باستانی امپراتوری
حدود ۱۰۰۰ سال	مرحله پنجم:	قرون وسطی
حدود ۳۰۰ سال	مرحله ششم:	پساقرون وسطی
حدود ۱۰۰ سال	مرحله هفتم:	سرمایه‌داری
از حدود ۵۰ سال پیش	مرحله هشتم:	پساکرمایه‌داری

آیا در آستانهٔ قرن بیست و یکم، بشر در آستانهٔ مرحلهٔ تازه‌ای، مرحلهٔ نهم فرایند تاریخ قرار گرفته است؟ و آیا مرحلهٔ تازه‌ای که در راه است می‌تواند انسان را به جامعه‌ای هماهنگ و متوازن و فارغ از رنج‌ها و ناآرامی‌های همیشه تاریخ رهنمون شود؟ تاریخی که به قول دیاکونف «هر خط آن نشانه‌ای از دریایی از خون و رنج‌های باور نکردنی است!»

پیش درآمد به قلم جفری هاسکینگ

فروپاشی اتحاد شوروی و پایان سلطه انحصاری مارکسیسم بر زندگی اندیشه‌ورزانه به دانشمندان علوم اجتماعی و تاریخ‌پژوهان روسیه اجازه داد نسبت به تاریخ کشور خود و جهان با رویکردهای نظری پُردامنه‌تر و فراخ‌تری برخورد کنند. چنانچه این آزادی نویافته با تجربه شخصی و ویژه کسانی که آزمون شوروی را از سر گذرانده‌اند درهم آمیزد، می‌تواند نتایج شگرفی به بار آورد. گذرگاه‌های تاریخ یکی از گیراترین و نوآورانه‌ترین ثمرات این فضای فکری و معنوی است.

نویسنده آن، ایگور میخائیلوویچ دیاکونف، در ۱۲ ژانویه ۱۹۱۵ در پترزبورگ چشم به جهان گشود. پدرش که کارمند بانک بود در امور مالی و بانکی چنان تجربه‌ای داشت که به عنوان کارمند بخش بازرگانی سفارت شوروی به کریستیانا (اُسلو) اعزام شد. بنابراین ایگور آموزش ابتدایی خود را در مدرسه‌ای در نروژ فراگرفت و آموخت که به زبان نروژی به روانی سخن گوید و این نخستین زبان در میان زبان‌های بسیاری بود که او بعدها در زندگی‌اش اشتیاق و توانایی شگرفی در یادگیری آن‌ها از خود نشان داد. (او در هفتاد و سه سالگی نزد یکی از همکارانش که مشغول فراگیری زبان یونانی امروزی بود، اذعان کرد: «همیشه نسبت به کسی که زبانی را می‌داند که من نمی‌دانم احساس حسادت می‌کنم!») دامنه زبان‌شناسی بسیار گسترده و استثنایی او این امکان را برایش فراهم ساخته است که به ذهنیت بسیاری از فرهنگ‌های گوناگون راه یابد، و این بی‌شک پایه و شالوده آن دامنه گسترده همدلی و همنوایی انسانی‌ای است که در گذرگاه‌های تاریخ به چشم می‌خورد. یکی از زبان‌هایی که او فراگرفته انگلیسی است که چنان بر آن تسلط دارد که برخی از آثار کیتز و تنیسون را ترجمه کرده و توانسته است همین ترجمه کتاب گذرگاه‌های تاریخ را عمدتاً خودش به انجام رساند.

او پس از بازگشت به اتحاد شوروی و به پایان رساندن دوران دبیرستان در لنینگراد در ۱۹۳۰، در بخش آشورشناسی دانشکده تاریخ «بنیاد زبان‌شناسی و تاریخ لنین گراد» مشغول تحصیل شد و زبان‌های اکدی، سومری، عبری، آرامی و عربی را فرا گرفت. پس از فراغت از تحصیل، در موزه هرmitاژ، با مجموعه بی‌همتای دست ساخته‌های شرقی و خاورمیانه‌ای آن، به کار پرداخت.

در سال ۱۹۳۶ ازدواج کرد، اما سال بعد هم پدر خودش و هم پدر همسرش بازداشت شدند. پس از «آموختن هنر ایستادن در صف‌های زندان»، اطلاع یافت که پدرش به «ده سال زندان بدون حق نامه‌نگاری محکوم شده» است - محکومیتی که او به درستی آن را به مثابه اعدام با جوخه آتش می‌دانست.

جنگ که شروع شد، همسرش نینا که حامله بود لنینگراد را به مقصد تاشکند ترک کرد، در حالی که اینگور در اطلاعات ارتش به خدمت گرفته شد. او در کارلیا^۱ به کار مشغول شد و وظیفه‌اش تهیه مطالب تبلیغاتی برای توزیع در میان دشمن بود. سپس در سال ۱۹۴۴ به کیرکنس^۲ در فنیمارک^۳ در شمالی‌ترین بخش نروژ، که به دنبال عقب‌نشینی آلمانی‌ها موقتاً به اشغال ارتش سرخ در آمده بود، اعزام شد و از آن‌جا که به روانی به نروژی صحبت می‌کرد، او را به معاونت فرماندهی منطقه اشغالی برگزیدند. او دموکراسی نروژی را می‌ستود و به مردم نروژ عشق می‌ورزید و به همین جهت به صورت میانجی باارزشی بین اشغالگران و اهالی منطقه در آمد. مردم نروژ آن قدر برای او ارزش قایل بودند که در سال ۱۹۹۴ او و نینا را به مناسبت مراسم پنجاهمین سالگرد آزادی از اشغال آلمانی‌ها به آسلو دعوت کردند و رسماً مراتب قدردانی مردم نروژ را به او ابلاغ نمودند و پادشاه نروژ او را به عنوان یک مهمان گرامی و پُر افتخار به حضور پذیرفت.

در سال ۱۹۴۶ از خدمت مرخص شد و به هرmitاژ برگشت و بعداً بیش‌تر زندگی حرفه‌ای خود را به کار در «مؤسسه شرق‌شناسی آکادمی علوم» سپری ساخت. هنگامی که کارش را در آن‌جا آغاز کرد، تعداد متخصصان شرق شناس در اتحاد شوروی بسیار کم بود و او در برابری این مؤسسه نقش عمده‌ای ایفا کرد. به هر حال او موفق شد یک رشته آثار عمده محققانه در باره زبان، فرهنگ، نظام اجتماعی - اقتصادی و تاریخ جوامعی چون آشور، پادشاهی هیتی، بابل، پارت و ارمنستان منتشر سازد. اوج کارنامه دانشورانه او انتشار دوره

1. Karelia

2. Kirkenes

3. Finnmark

سه جلدی تاریخ جهان باستان^۱ در سال ۱۹۸۹ بود که او تدوین‌گر اصلی و سروراستار آن به شمار می‌آمد.

دیاکونف که این شاهکار را در نیمه دهه هشتم عمرش به بار آورده بود، می‌توانست انتظار داشته باشد که از عمری تلاش و تکاپو کناره جوید. اما او بر عکس تصمیم گرفت در جهت مقابل حرکت کند و به بلندپروازانه‌ترین طرح پژوهشی خود، یعنی طرح کلی اسطوره‌شناسی جهان، مبادرت ورزد. اما گروهی که او و تنی چند از همکارانش در آن گرد آمده بودند تا فرهنگ تطبیقی زبان‌های آفریقایی - آسیایی را تدوین کنند از هم گسیخت و کار چندین ساله به هدر رفت. دیاکونف اخیراً در نامه‌ای به من نوشت که «این [حادثه] مدت زیادی مرا سرخورده کرد. اما مطالب گسترده‌ای که گروه ما گرد آورده بود مرا به برداشت‌هایی در باره ذهنیت انسان کهن رهنمون گشت، انسانی که دریافت خود را از جهان و احساسات خود را نسبت به آن در تنها شیوه‌ای که در دسترسش بود، یعنی در اسطوره‌ها ابراز می‌داشت.»

برآمد این باریک‌اندیشی‌ها اسطوره‌های باستانی شرق و غرب^۲ بود. این اثر به نوبه خود او را برانگیخت تا به کاری پُردامنه‌تر مبادرت ورزد، تاریخ عمومی جهان که در آن عوامل اجتماعی - روان‌شناختی جایگاه به مراتب بر جسته‌تری را نسبت به آنچه در گزاره‌های مارکسیستی و حتی پسا مارکسیستی معمول بود به خود اختصاص می‌داد. او حتی در سال ۱۹۸۳ مقاله‌ای نظری در باره اهمیت عوامل اجتماعی - روان‌شناختی در تاریخ به مؤسسه شرق‌شناسی ارائه کرده و تلویحاً نقش عمده‌ای را که مارکسیست‌ها برای عوامل مادی قایل بودند مورد تردید قرار داده بود. او که در کار قبلی‌اش آموخته بود که به اسطوره، مذهب، علم و فلسفه توجه دقیق‌تری مبذول دارد، بر این باور بود که نظیر تحول مادی، در تحول معنوی تمدن‌های نخستین جهان، یعنی تمدن‌های خاورمیانه، نوعی قانون‌مندی قابل مشاهده است. و دست به کار شد تا در یابد که آیا در بخش‌های دیگر جهان و در دیگر زمان‌ها نیز قانون‌مندی‌های مشابهی را می‌توان تشخیص داد یا نه، و به این نتیجه رسید که می‌توان.

کتاب حاضر نتیجه این پژوهش است. نقطه عزیمت دیاکونف نظریه تحول اجتماعی است که مارکس و انگلس به شرح و بسط آن پرداختند. اما او چند تغییر مهم و اساسی در آن پدید آورده است که به این نظریه هم انعطاف بیش‌تر و هم قدرت بیانگری گسترده‌تری

1. *History of the Ancient World*

2. *Archaic Myths of Orient and Occiden*, Göteborg, 1993.

می‌بخشد. در وهله اول، پنج مرحله تحول اجتماعی مارکس (نخستین؛ برده‌داری؛ فئودالی؛ بورژوا - سرمایه‌داری؛ سوسیالیستی) را به هشت مرحله (نخستین؛ اشتراکی نخستین؛ باستانی اولیه یا اشتراکی؛ باستانی پسین یا امپراتوری؛ قرون وسطی؛ استبدادی پسا قرون وسطی؛ سرمایه‌داری؛ پسا سرمایه‌داری) گسترش داده است. او مخالف آن است که گذار از یک مرحله به مرحله بعدی الزاماً با تشدید ستیزه و انقلاب اجتماعی همراه است: بر عکس، بر آن پافشاری می‌کند که گاهی تحول اجتماعی با مسالمت و به تدریج به انجام می‌رسد. تضاد و ناسازگاری تنها بین نیروهای تولید و مناسبات اجتماعی حاکم بر آن‌ها شکل نمی‌گیرد، بلکه میان صورت‌بندی‌های مذهبی، قومی و دیگر صورت‌بندی‌های اجتماعی - روان‌شناختی نیز با گستردگی به مراتب بیش‌تری به وقوع می‌پیوندد. (گرچه باید خاطر نشان کرد که دیاکونف منکر اهمیت فوق‌العاده‌ای است که لوگو میلف، نظریه‌پرداز روسی اواخر قرن بیستم، برای عوامل قومی قایل بود.)

در مجموع دیاکونف بسیار بیش از مارکس به عوامل قومی، فرهنگی و مذهبی، و همچنین فن‌آوری نظامی توجه دارد. او برای این عوامل صرفاً اهمیت تبعی یک روینای غیرجدی و فرعی بر آمده از یک شالوده اصلی و ذاتی قایل نیست، بلکه به آن‌ها به مثابه عوامل مؤثر به خودی خود مستقل و قدرتمند می‌نگرد.

او منکر آن است که تحول اجتماعی الزاماً متضمن پیشرفت است، مگر در عرصه تنگ و محدود فن‌آوری. بلکه بر آن است که بشریت به طور هم‌زمان در دو جهت متضاد تحول پیدا می‌کند: «هر پیشرفتی در عین حال یک پسرفت است.» از یک سو انسان‌ها به مهارت‌های فن‌شناختی بزرگ‌تری دست می‌یابند، به رفاه و رواداری مشترک می‌رسند و به سوی حذف تدریجی جنگ از طریق میانجیگری نهادهای بین‌المللی حرکت می‌کنند؛ اما در همان حال به رشد لجام‌گسیخته جمعیت، پاکسازی قومی، فرسایش منابع و تخریب گسترده محیط زیست میدان می‌دهند، و این در حالی است که جنگ‌هایی هم که رخ می‌دهند به نحو بی‌سابقه‌ای ویرانگرند. دیاکونف از بیان این‌که به نظر او کدام یک از این دو گرایش احتمالاً دست بالا را خواهد گرفت سر باز می‌زند، اما در توضیحات او نظریه «پایان تاریخ»، نسبت به آنچه فرانسیس فوکویاما در کتاب پایان تاریخ و انسان آخرین^۱ مطرح کرده، ظنین بسیار متفاوتی دارد. آنچه کتاب دیاکونف را چنین شایان توجه می‌سازد هم دامنه گسترده آموزه‌های آن است

1. *The End of History and the Last Man.*

و هم انسانیت نهفته در بینش‌های آن. پیش از او در میان نظریه‌پردازان تاریخ جهان کم‌تر کسی را می‌توان یافت که در مورد جوامع باستانی آسیا و خاورمیانه چنین خبره باشد، چنان‌که فصل‌های مربوط به جامعه نخستین، باستانی و قرون وسطی در کتاب او با چنان موشکافی، همدردی و آگاهی از احتمال‌های گوناگون به نگارش در آمده که هیچ یک از رقیبان قدرت هموردی با او را ندارند. در عین حال تجربه شخصی او از جنگ و ترور سیاسی، و نیز تلاش‌هایی که از جنگ جهانی دوم به بعد در جهت ایجاد اعتماد بیش‌تر و مناسبات بهتر در میان ملت‌ها به عمل آمده، به بینش‌های او عمق بخشیده و دل‌بستگی عمیق نسبت به سرنوشت بشریت و نیز نگرش دوسویه نسبت به آینده آن را در بینش‌های او رسوخ داده است.

البته دیگر نظریه‌پردازان پسا مارکسیست تاریخ جهان، نظیر پری اندرسون^۱ و ایمانل والرشتاین^۲ نیز بوده‌اند اما هیچ یک از آن‌ها عمق بینش شخصی دیاکونف را نداشته‌اند و نتوانسته‌اند خود را کاملاً از مارکس جدا سازند. در مورد نظریه‌پردازان غیر مارکسیست نیز باید گفت که آن‌ها معمولاً مانند دیاکونف چنین دوره‌بندی مفصل و سنجیده‌ای را از تحولات اجتماعی ارایه نمی‌کنند. مثلاً ارنست گلنر^۳، که اثرش از دامنه و موشکافی همانندی برخوردار است، بر اساس یک طرح نسبتاً ساده مبتنی بر جوامع «کشاورزی»، «صنعتی» و «فراصنعتی» عمل می‌کند. میشل مان^۴ به اندازه دیاکونف به عوامل نظامی، مذهبی و فرهنگی اهمیت می‌دهد، اما به جامعه باستانی کم‌تر توجه نشان می‌دهد و در حالی که نظریه‌اش در مجموع پُر طول و تفصیل‌تر و شاید فراگیرتر است، اما کم‌تر می‌توان آن را در مورد نمونه‌های منفرد به کار بُرد.

بدین ترتیب، کتاب دیاکونف در میان گنجینه نسبتاً کوچک آثاری که، فراتر از صرف یک گزارش روایی، نظریه‌ای در باره تاریخ جهان ارایه می‌کنند، جایگاه متمایز و بسیار با ارزش

1. Perry Anderson; *Lineages of the Absolutist state*, London: NLB, 1974; *Passages from Antiquity to Feudalism*, London: Verso, 1978.

2. Immanuel Wallerstein; *The Modern World System*, 3 vols; New York: Academic Press, 1974-1989.

3. Ernest Gellner; *Plough, Sword and Book: The Structure of Human History*, London: Collins Harvill, 1988.

4. Michael Mann; *The Sources of Social Power*, 2 vols., Cambridge University Press, 1986-1993.

خود را اشغال می‌کند. به راستی که می‌توان ادعا کرد این کتاب مستدل‌ترین و سنجیده‌ترین دوره‌بندی جوامع انسانی را ارائه می‌کند که در حال حاضر در ادبیات دانشورانه و پژوهشی یافت می‌شود. مسلم است که گزاره‌های آن به دقت مورد بحث قرار خواهد گرفت و نظرات آن به تاریخ پژوهان و جامعه‌شناسان، در هر دوره یا منطقه‌ای که مشغول کار باشند، برای مقایسه‌ای ثمر بخش الهام خواهد بخشید.

دانشکده مطالعات اروپای شرقی و اسلامی
دانشگاه لندن

آغاز سخن

من در سراسر زندگی‌ام به مطالعه و بررسی تاریخ اجتماعی - اقتصادی جهان باستان و در سال‌های اخیر به روان‌شناسی اجتماعی آن نیز پرداخته‌ام. سرانجام به مفهوم چگونگی کارکرد فرایند تاریخ - لاقفل در دوره‌ای از عصر دیرینه‌سنگی گرفته تا پایان دوران باستان - دست یافتم. به نظرم رسید که در خلال این دوره، فرایند تاریخ نه از دو مرحله، آن چنان که در تاریخ‌نگاری مارکسیستی در نظر گرفته می‌شود، بلکه از چهار مرحله نظام‌مند دارای ارزش جهانی تشکیل می‌شده است. ساز و کار محتمل تغییر نیز روشن به نظر می‌رسید.

بعد از خودم پرسیدم آیا این مفهوم ساز و کار مسبب تغییر مرحله‌ای را می‌توان در مورد تاریخ بعدی بشریت نیز به کار برد. گرچه من در تاریخ قرون وسطی و دوران جدید خیره نبودم، با این حال کوشیدم با نتیجه‌گیری از کار نویسندگان گوناگون، طرح کلی فرایند تاریخ را در خلال این مراحل ترسیم کنم. به نظرم رسید که فرایند تاریخ را پس از دوران باستان می‌توان به چهار مرحله دیگر تقسیم کرد، که هر مرحله ساز و کار پیدایش و کارکرد خودش را داشته باشد.... نتیجه، برداشتی کلی و اجمالی از کل تاریخ انسان و قوانین حاکم بر آن - نه تنها قوانین اقتصادی و اجتماعی - اقتصادی، بلکه همچنین قوانین اجتماعی - روان‌شناختی - بود.

در مورد این برداشت کلی از تاریخ جهان (که شاید خیلی شتاب‌زده آن را پذیرفته‌ام) تنها من مسئول هستم. گزارش تفصیلی نظراتم در باره چهار مرحله نخست را می‌توان در اثر منتشر شده و کم‌تر بلندپروازانه پیشینم در باره موضوع‌های مشخص‌تر یافت. در مورد چهار مرحله بعدی، تمام منابع و ارجاعات را حذف کرده‌ام تا هیچ یک از همکارانم پاسخگوی نتیجه‌گیری خود من، که ممکن است اشتباه باشد، نباشند.

در یک نسل جلوتر، اچ. جی. ولز، که حتی به لحاظ تحصیلات تاریخ پژوه نبود، طرحی

کلی از تمامی تاریخ بشریت ارایه کرد. تلاش‌های او، لااقل نزد افکار عمومی، با موفقیت‌هایی همراه شد. بنابراین من هم امیدوارم که این کتاب نیز - که کسی آن را نوشته که لااقل در مورد بخش معینی از تاریخ جهان صاحب تخصص است - نه تنها برای حرفه‌ای‌ها، بلکه برای خواننده معمولی‌ای نیز که به تاریخ علاقه‌مند و در این زمینه از دانش ابتدایی برخوردار است، خالی از جاذبه نباشد. دوره‌ها و بخش‌هایی از تاریخ که کتاب‌های راهنمای موجود به تفصیل به شرح و بسط آن‌ها پرداخته‌اند، در این جا به اختصار مورد بررسی قرار گرفته‌اند، اما دوره‌هایی که معمولاً در کتاب‌های راهنمای عمومی در باره تاریخ یافت نمی‌شوند یا من احساس کردم که از جذابیت خاصی برخوردارند، با شرح و تفصیل بیشتری معرفی شده‌اند.

به خاطر اشتباهات و غفلت‌های کوچک - یا شاید بزرگ - از خوانندگان پوزش می‌طلبم.

آه که نمی‌توانم از آن جنگل وحشی سخنی بازگویم
که حتی اندیشیدن به آن باز هم ترس را در وجود آدمی زنده می‌کند

داتته

پیشگفتار

هر علمی شناخت یک فرایند یا حرکت است. یک فرایند طبیعی معمولاً دارای مراحل روشن رشد و بالندگی است و می‌تواند نوسان‌کننده و دگرسان‌شونده باشد، گرچه برخی قوانین طبیعی، ثابت و مشروط به جهان مادی حد و مرز آن را مشخص می‌کند. اکثر فرایندها نه در تنهایی و انزوا، بلکه در تعامل و کنش و واکنش با یکدیگر رشد و بالندگی پیدا می‌کنند، و از این رو سبب نابسامانی‌های ظاهری می‌شوند. وجود گونه‌های انسان اندیشه‌ورز^۱ به چستین فرایندی مربوط می‌شود. وظیفه یک تاریخ‌پژوه نظریه‌پرداز یافتن قوانین و سامان‌مندی‌های عمومی و نیز علل و مراحل فرایند مورد نظر است. همچنین باید بکوشیم علل کژروی‌ها و منشأ آشکال ویژه هستی انسان را که از قوانین عام ناشی شده دریابیم.

فرایند تاریخ انسان را می‌توان به نیکوترین وجهی به جریان رودخانه تشبیه کرد که سرچشمه‌ای دارد و در آغاز جویباری بیش نیست؛ سپس دامنه‌های آن گسترده‌تر می‌شود، مانند آب‌ها و انشعاب‌ها، تندآب‌ها و آبشارها نیز ممکن است به وجود آیند. جریان رودخانه ممکن نیست کاملاً تصادفی باشد، بلکه به عوامل بسیاری مشروط است: نه تنها قوانین عمومی جاذبه و فیزیک ملکولی، بلکه کیفیت خاص حاشیه‌های رودخانه که از نظر ترکیب شیمیایی و ساختار جغرافیایی متفاوتند؛ شکل و آرایش پیچ و خم‌های بستر رودخانه که به خاک و محیط بستگی دارد؛ جریان‌های آب که درهم می‌شوند و آمیزه‌ای از ترکیب‌های مختلف آلی و غیرآلی را به همراه می‌آورند. این‌که آیا این مقایسه استعاری بین تاریخ و جریان یک رودخانه کافی است تا به خود اجازه دهیم فرض را بر این بگذاریم که رودخانه

تاریخ سرانجام به یک دریای تاریخی خواهد ریخت، یا فرایند تاریخ بر اثر دخالت برخی نیروهای هنوز ناشناخته به پایان خواهد رسید، چیزی است که پیش‌بینی آن دشوار است. از میان تمام این پدیده‌ها می‌توان کُنش و تأثیر برخی قوانین و سامان‌مندی‌های عمده را تشخیص داد. اما شاید بتوان این سامان‌مندی‌های فرایند تاریخ را که در حال حاضر قابل تشخیص‌اند و در این کتاب به آن‌ها پرداخته شده، سامان‌مندی‌هایی از نظر و ادراک انسان تلقی کرد، یعنی یک رویداد می‌تواند سبب رویداد دیگری شود بدون آن‌که الزاماً پیوندی بنیادی بین آن‌ها برقرار باشد.

در طول قرن بیستم گرایش تاریخ‌نویسان این بوده که به طرح قوانین منظم رشد و بالندگی تاریخ کم بها دهند. آنان بر این باور بودند که وظیفه‌شان بررسی سازه‌های خاص و جزئی این رشد و بالندگی است، و یا پی‌کاوی دلالت‌های نظریه‌ای نظیر آنچه آ. توین‌بی پیش کشید، که اساس آن به طور موجز بر توالی بحران و افول تمدن‌هایی مبتنی است که کم و بیش مستقل و بدون ارتباط علت و معلولی با یکدیگر قرار داشتند. چنین رویکردی بی‌حاصل است و اخیراً هواداران خود را از دست داده است.

علم تاریخ در غرب در اواخر قرن بیستم، به روش تجربی، به شرح و بسط یک دوره‌بندی عمومی خاص از ساختارهای اجتماعی پرداخت: پیش - صنعتی (نخستین یا پیش - شهری، و سپس شهری اولیه)، و صنعتی، که گمان می‌رود پس از آن جامعه‌پسا صنعتی پدیدار شده است. چنین طبقه‌بندی‌ای با داده‌ها همخوان و از این جهت قابل پذیرش است، اما ایراد مهمی که بر آن وارد است نادیده گرفتن اصل علیت است. به هر حال، از زمان ارسطو تاکنون، علم را شناخت علت‌ها تعبیر کرده‌اند؛ و با وجود پیچیدگی روزافزون ساختارهای شناخت‌شناسی مدرن، این تعریف از علم به یقین درست و دقیق باقی مانده است.

از نقطه نظر علیت، نظریه صورت‌بندی (فورماسیون)‌های اجتماعی - اقتصادی که کارل مارکس بیش از یکصد سال پیش طرح کلی آن را پیش کشید و استالین در سال ۱۹۳۸ آن را تکرار (و تا حدی تحریف) کرد^۱، دارای برخی مزیت‌هاست. بنابراین نظریه، نیروهای

۱. من از نسخه روسی مجموعه آثار مارکس که بیش‌تر برایم قابل فهم است استفاده می‌کنم:

K. Marx, *Zur Kritik der Politischen Ökonomie*, in K. Marks and F. Engels, *Sochineniya*, 2nd edn, vol. 13, Moscow, 1959, pp. 7-8.

Kratkiy kurs istorii VCP(b) [by I. Stalin], Moscow, 1938, p. iv.

و نیز نگاه کنید به:

پیشگفتار این کتاب در باره استفاده دانشورانه از مفهوم «صورت‌بندی برده‌داری» به قلم استالین (یا مشاورانش) را می‌توان عمدتاً در آثار وی. وی. استرووه (V.V. Struve) به تاریخ اوایل دهه ۱۹۳۰ ردیابی کرد.

مولد، یعنی فن آوری همراه با تولیدکنندگان آن به عنوان یک طبقه اجتماعی، تا آنجا رشد می‌کنند که مناسبات تولیدی موجود در جامعه نیازمندی‌های آن‌ها را برآورده سازد. هنگامی که این وضع به هم می‌خورد، رشد نیروهای مولد رو به کاهش می‌گذارد، اغتشاش و آشوب بر پا می‌شود و مناسبات تولیدی تغییر می‌کند، و بدین ترتیب دوران اجتماعی تازه‌ای جاننشین دوران پیشین می‌گردد. مارکس «شیوه‌های تولید» زیرا را از هم متمایز کرد: آسیایی، باستانی، فئودالی و بورژوایی (یا سرمایه‌داری)، و آن‌ها را «دوره‌های پیشرونده صورت‌بندی اجتماعی» نامید. مارکسیست‌های بعدی اصطلاح «صورت‌بندی اجتماعی» را نه برای تمامی تاریخ رشد و بالندگی اجتماعی، بلکه برای هر یک از دوره‌ها، که آن‌ها را «صورت‌بندی‌های اجتماعی - اقتصادی» می‌نامیدند، به کار بردند. آن‌ها پنج «صورت‌بندی» این چینی را مشخص کردند: یک صورت‌بندی پیش - طبقاتی (نخستین)، سپس سه صورت‌بندی طبقاتی یا ستیزگرانه (برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری)، و، در آینده، یک صورت‌بندی کمونیستی، که نخستین مرحله آن سوسیالیسم است.

هنگامی که مارکس از «سرمایه‌داری» سخن می‌گفت، بدون تردید منظورش شیوه تولیدی بود که در آن اقلیت بورژوا اکثریت کارگر (پرولتاریا) را مورد بهره‌کشی قرار می‌دهد. او این شیوه تولید را مرحله‌ای در تاریخ انسان تلقی می‌کرد که، چنانچه ما اکنون می‌توانیم بفهمیم، درست بود. مارکس بدون آن‌که خودش را به این دوره‌بندی پیشنهادی محدود کند، برای توضیح و تبیین آن به ایده تضادهای محرکه هگل متوسل می‌شد. در مورد سه صورت‌بندی ستیزگرانه، این تضاد محرکه بین طبقات بهره‌کش و بهره‌ده بود. سستی این مفهوم مارکسیستی، نخست و پیش از همه، در این واقعیت نهفته است که هیچ تضاد محرکه قابل پذیرشی نه در جامعه نخستین پیش - طبقاتی وجود داشت و نه در آخرین صورت‌بندی فرضی کمونیستی یافت خواهد شد.^۱ بنابراین، صورت‌بندی کمونیستی مطابق یک آینده

۱. در این جا دارم به یک ناسازگاری در کاربرد اصولی که یک دانش‌پژوه خودش آن‌ها را به عنوان اموری ضروری و ناگزیر پذیرفته، اشاره می‌کنم. اگر هر حرکتی، آن طور که مارکسیسم می‌آموزد، نتیجه ستیزه‌اضداد است، پس این یک قانون طبیعی است که باید همیشه و در همه جا، از جمله در فیزیک، کیهان‌شناسی، یا در هر عرصه دیگر، کاربرد داشته باشد. اما در علم فیزیک مدرن حرکت را به مثابه ستیزه‌اضداد تلقی نمی‌کنند. کوشش‌های فیلسوفان مارکسیست را در دفاع از مفهوم هگلی حرکت در برابر فیزیکدان‌ها باید بی‌ثمر دانست. همان‌گونه که بعداً، همچنین در تاریخ، مشاهده خواهیم کرد: برداشت از حرکت به مثابه ستیزه‌اضداد را نمی‌توان پذیرفت.

کاملاً موزون به تصور درآمد - تصویری که به فرجام‌شناسی رستاخیز مسیحی بازمی‌گردد و با تبیین مادی‌گرایانه فرایند تاریخ همخوانی ندارد.

در حال حاضر، در آخرین دهه قرن بیستم، تردیدی نمی‌توان داشت که نظریه مارکسیستی فرایند تاریخ، با آن‌که بازتاب واقعیت‌های قرن بیستم است، کاملاً منسوخ و از مُد افتاده است؛ نه تنها از آن جهت که فرضیه فرا رسیدن مرحله کمونیستی ناکارآمد از کار درآمده، بلکه همچنین به خاطر لغزش‌های دیگری که چه در عرصه نظر و چه صرفاً در عمل مرتکب گردیده است. حتی در زمان دومین تبادل نظر پیرامون صورت‌بندی موسوم به آسیایی در خلال دهه ۱۹۶۰، برای تاریخ‌نویسان شوروی متخصص در تاریخ دوران باستان روشن گردید که بهره‌کشی از کار بردگان در امر تولید عامل محرکه «صورت‌بندی» اجتماعی باستانی نبوده است. گرچه بی‌تردید در دوران باستان، و همچنین در اوایل قرون وسطی و پس از آن، تعداد قابل توجهی برده وجود داشته، اما تنها برای مدت کوتاهی در تاریخ جوامع «باستانی» به ویژه در روم در دوران جمهوری پسین و امپراتوری نخستین بود که کار بردگان عامل عمده در تولید به شمار می‌رفت. این نقش ثانوی کار بردگان در آثار ل. ب. آلایف، او. د. برلف، ای. اس. بوگسلاوسکی، م. آ. داندامایف، و پ. ایلیوشچکین، ن. ب. یانکوفسکا، یو. یو. پرپلکین، آ. آ. ویگاسین، ک. ک. زلین، و نوشته‌های خود من به وضوح نمایان است؛^۱ همچنان که با مطالعه دقیق آثار آ. ب. ایگورف، گ. س. نیب، ای. م. شتارمان و بسیاری دیگر می‌توان به آن پی برد.

اما نه تنها «صورت‌بندی» برده‌داری، برده‌داری نبود، «صورت‌بندی» فئودالی هم فئودالی نبود. مارکس اصطلاح «فئودالیسم» را برای مرحله معینی از فرایند تاریخ تنها بدین سبب ارائه کرد که او در قرن نوزدهم تنها می‌توانست تصویری بسیار نادقیق و مبهم از جامعه قرون‌وسطایی در اروپای شرقی و آسیا داشته باشد. فئود feud [تیول - م.] (که یا fief یا fee نیز نامیده می‌شود) نوعی زمینداری یا حق کسب درآمد است که از طرف یک امیر یا حکمران به یک خراج‌گذار (vassal) [تیول‌دار - م.] به شرط خدمت به او به هنگام جنگ و پرداخت

۱. در تاریخ جهان باستان ویراسته ای. س. سونچیسکایا، و. د. نرونوا و من (سه چاپ روسی: ۱۹۸۰، ۱۹۸۲، ۱۹۸۹؛ یک چاپ آمریکایی جلد اول، انتشارات دانشگاه شیکاگو، ۱۹۹۲)، مؤلفان هنوز از مفهوم جامعه برده‌داری، البته عمدتاً با برخی قید و شرطها، دفاع می‌کردند. از این رو، در فصل‌هایی که خود من نوشته‌ام، طبقه بهره‌ده جامعه باستانی عمدتاً نه به عنوان «بردگان»، بلکه به عنوان «افراد وابسته برده‌وار»، «بنده و غلام» و نظایر آن توصیف می‌شود.

خراج واگذار می شده است. این نظام سازماندهی ویژه طبقه حاکمه قرون وسطی در اروپای غربی پیش از عصر پادشاهی های استبدادی بود، اما این نظام، به این شکل، برای شاید اکثر جوامع قرون وسطایی دیگر در خارج از سنت سیاسی اروپای غربی چندان معمول نبود. بنابراین «فتودال» نامیدن هر جامعه قرون وسطایی به منزله آن است که تمام جهان را مطابق آنچه در اروپا رخ داده توصیف کنیم. گمان نمی کنم چنین اصطلاحی ارزش نگهداری داشته باشد.

برخلاف مناسبات فتودالی، مناسبات میان کار و سرمایه از نظر تاریخی جهانی بوده و هست. اما، در حالی که سرمایه به خودی خود می تواند در «صورت بندی های» گوناگون تاریخی وجود داشته باشد، سرمایه داری به مثابه یک نظام بی شک پدیده ای است که تنها پس از جامعه قرون وسطایی پدیدار شد. اما آیا می توان اصطلاح «سرمایه داری» را در خصوص جامعه ای به کار برد که در آن نه تنها سرمایه داران، بلکه پرولتاریا نیز در اقلیت است و اکثریت جمعیت آن در بخش خدمات به کار اشتغال دارند؟ ترکیب اکثر جوامع توسعه یافته مدرن چنین است. دانش پژوهان غربی این جوامع را پسا صنعتی می نامند، و ما البته باید آن ها را پسا سرمایه داری توصیف کنیم.

به یاد داشته باشید که وقتی مارکس (در جلد نخست سرمایه) نرخ ارزش اضافی را تعیین کرد (در حدود صد درصد)، این تنها یک برآورد تقریبی بود. از آن گذشته، از جلد سوم سرمایه متوجه می شویم که تمام این صد درصد به هیچ وجه به جیب سرمایه دار نمی رود، بلکه شامل هزینه نوسازی دستگاه ها (ماشین آلات)، تبلیغات، اجاره بهای زمین، باز پرداخت وام ها و غیره نیز می شود. اگر، آن طور که رهبران متعصب گروه های کارگری توصیه می کردند، ارزش اضافی از سرمایه داران گرفته می شد، اربابان جدید اولاً باز هم ناگزیر بودند هزینه تولید را بردارند؛ و ثانیاً، درصد محدودی از ارزش اضافی، که درآمد شخصی معدودی سرمایه دار را تشکیل می داد، اگر میان تعداد زیادی کارگر تقسیم می شد، تنها مقدار کمی، شاید کم تر از یک درصد، به دستمزد آن ها می افزود؛ اما در عمل لازم بود که این مبلغ صرف پرداخت نه به کارگران بلکه به سرپرستانی شود که اکنون می بایست تمام عملیات سازماندهی مورد نیاز تولید را به انجام رسانند. و این چیزی است که در جامعه جدیدی که مارکسیست ها بنا نهادند اتفاق افتاد. در این جا نه تنها همه ارزش اضافی، بلکه بخش قابل ملاحظه ای از ارزش تولید شده لازم نیز در این راه به مصرف می رسید.

اجازه بدهید در رابطه با جامعه مدرن به اصطلاح «سرمایه داری» سوآلی را مطرح کنیم:

آیا ارزش اضافی‌ای که با کار چند کارگر وابسته به پروتاریا ایجاد می‌شود برای تأمین نه تنها طبقه سرمایه‌داران بلکه تمام حوزه بسیار گسترده خدمات کفایت می‌کند؟ مقدار ارزش یک کالا به مقدار کار اجتماعاً لازم برای تولید آن بستگی دارد. اما برای تولید، کار اجتماعاً لازم تنها به کار تراشکاری که با ماشین تراشش روی فلز کار می‌کند، یا کارگر سوخت‌رسانی که زغال سنگ در کوره می‌ریزد، محدود نمی‌شود بلکه کار مخترعی را نیز که ساخت ماشین تراش و کوره حاصل تلاش اوست، و کار دانشمندی را نیز که از طریق پژوهش‌های بنیادی خود، زمینه و امکان آن اختراعات را فراهم آورده در بر می‌گیرد؛ بدین معنا، نه تنها کار یقه آبی‌ها [کارگران]، بلکه کار یقه سفیدها هم لازم است. و اگر مقدار ارزش به زمان کار وابسته باشد، آن‌گاه ما باید زمان صرف شده برای ایجاد امکانات لازم برای کارگر به منظور کار در شغل خویش، از جمله زمان صرف شده در راه پژوهش‌های مقدماتی را نیز در آن منظور کنیم.

نظریه مارکسیستی «صورت‌بندی‌ها» به شکلی که مارکس و استالین مطرح کردند، اشکال جدی دیگری نیز دارد: این نظریه حتی ساز و کار تغییر از یک «صورت‌بندی» اجتماعی - اقتصادی به «صورت‌بندی» بعدی را مورد توجه قرار نمی‌دهد. اما ناهمخوانی ظاهری میان رشد نیروهای مولد و خصلت مناسبات تولیدی به خودی خود موجب تغییر «صورت‌بندی‌ها» نمی‌شود. پاسخ مارکسیست‌های قرن نوزدهم و نیمه نخست قرن بیستم به پرسش در باره ساز و کار تغییر، این بود که چنین ساز و کاری انقلاب، یعنی شورشی قهرآمیز است: «قهر قابله تاریخ است.» اما این سخن از نقطه نظر تاریخ جهان نادرست است. هیچ شورش قهرآمیزی جامعه نخستین را از دوران باستان و دوران باستان را از قرون وسطی جدا نمی‌کند. در مورد سرمایه‌داری نیز باید گفت: این مرحله‌ای در تاریخ جهان است که فقط در یک کشور، یعنی در فرانسه، در نتیجه انقلاب مستقر گشت.

در انگلستان، انقلاب سیاسی بورژوازی در قرن هفدهم رخ داد؛ انقلاب صنعتی، یعنی تغییر از یک نظام تولیدی به نظامی دیگر، در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم به وقوع پیوست؛ اما قدرت واقعی تنها پس از اصلاح پارلمانی ۱۸۳۲، و حتی در آن هنگام نیز نه یکباره، به طبقه بورژوا انتقال یافت. در روسیه، سرمایه‌داری پس از اصلاحات دهه ۱۸۶۰ شروع به ریشه دواندن کرد. در مورد بورژوازی نیز باید گفت: این طبقه می‌بایست بر اثر انقلاب فوریه ۱۹۱۷ به قدرت می‌رسید، اما نرسید. در آلمان سرمایه‌داری ثمره اصلاحات بود، در آمریکا و ایتالیا نتیجه جنگ جهانی بخشی بود که نمی‌توان به معنای دقیق کلمه نام انقلاب بر آن نهاد. و در خصوص مصر یا اسکانديناوی یا تایلند چه؟

اما چه اصول مارکسیسم را بپذیریم و چه نپذیریم، فرایند تاریخ به هر حال فرایندی طبیعی باقی می ماند که قوانین رشد و بالندگی خود را داراست. تاریخ [فرایند] پیچیده از هم‌گشودگی عوامل اجتماعی - اقتصادی در ارتباط نزدیک با تغییرات فن آورانه و تغییرات اجتماعی - روان‌شناختی است. اگر مارکسیسم، یکی از آیین‌های بزرگ قرن نوزدهم، از دیدگاه قرن بیستم برخی ضعف‌های مهم را از خود بروز می‌دهد، این بدان معنا نیست که ما باید بی‌درنگ هر گزاره مارکسیستی را رد کنیم و همه پاسخ‌ها را در جای دیگری جستجو نماییم. برای مثال، مسیحیت ارتدکس، اگر چه مسیحیت بی‌تردید نظریه تاریخ خودش را داراست، اما بر مارکسیسم نیز، همانند سایر نظریه‌های اجتماعی قرن نوزدهم، تأثیر داشته است.

در زمان ما، همه مفاهیم رشد و بالندگی تاریخ در اصل در یک ضعف اساسی شریکند: همه آن‌ها بر مبنای ایده پیشرفت استوارند، پیشرفتی که در آن محدودیت زمانی راه ندارد. در واقع این ایده به این برداشت مسیحی از آینده بر می‌گردد که «حاکمیت خداوند بر روی زمین» را قطعی و تغییرناپذیر می‌داند، که به نوبه خود به تاریخ‌نگاری خاص یهودیت، نیای مسیحیت و اسلام هر دو بر می‌گردد.^۱ تاریخ‌نگاری در فلسفه یونانی - رومی و در فلسفه رنسانس حضور نداشت: در آثار موتسانی یا اسپینوزا یا دکارت یا لایبنیتز نیز با آن برخورد نمی‌کنیم، و تنها به صورت جنینی در آثار فرانسیس بیکن حضور دارد.

همه اندیشوران اروپایی تا قرن هجدهم دوران باستان کلاسیک را نقطه اوج رشد و بالندگی تاریخ قلمداد می‌کردند. ایده پیشرفت بی‌وقفه بشریت را می‌توان در آثار اصحاب دایرة المعارف قرن هجدهم یعنی دیدرو و دالامبر ردیابی کرد؛^۲ اما برداشت مراحل معین و متوالی پیشرفت بی‌پایان را، که به موجب آن مرحله بعدی پس از مرحله ما، مرحله‌ای که هنوز بشریت به آن نرسیده، مطلقاً کامل‌ترین مرحله است، برای نخستین بار

۱. نگاه کنید به

Istoriya drevnego mira, ed. I.M.Diakonoff, I.S. Swencickaya and V.D.Neronova, 3rd edn, vol. III, Moscow, 1989. P. 152.

(فصل مذکور با استفاده از اطلاعات فراهم آمده از جانب س. س. آورینتسوف به نگارش در آمد). متأسفانه فرصت نیافته بودم با اثر فوکویاما آشنا شوم.

۲. ما (به درستی) عادت کرده‌ایم اصحاب دایرة المعارف را ضد روحانیت به حساب آوریم، اما شاید ارزش آن را داشته باشد که لختی به یاد آوریم که دیدرو و دالامبر هر دو شاگردان یانسنیست‌ها ایلروان مکتب کورنلیوس یانسن، یزدان‌شناس هلندی - م.ا. یعنی شاگردان کاتولیک‌هایی بودند که با اقتدار پاپ مخالفت می‌کردند و بر اهمیت اراده آزاد در برابر تقدیر کلی و چاره‌ناپذیر تأکید می‌ورزیدند. به سختی می‌توان در مورد تأثیر ارزش‌های مسیحی بر نویسندگان و اصحاب دایرة المعارف تردید روا داشت.

مارکی دوگندورسه^۱، که در انقلاب فرانسه فعال بود، جمع‌بندی کرد. ما این برداشت را در اثر او به نام طرح یک چشم‌انداز تاریخی از پیشرفت و تعالی جان انسان^۲، که در سال ۱۷۹۳ نوشت و در ۱۷۹۵، یعنی پس از مرگش (گندورسه در زندان از دنیا رفت) انتشار یافت، می‌یابیم.

این رشته را می‌توان اول از همه تا سن‌سیمون ردیابی کرد، کسی که تاریخ را توالی دوره‌های مثبت و منفی می‌دانست که عامل مثبت به تدریج رو به افزایش می‌رفت. ادامه این رشته را می‌توان از سن‌سیمون تا مارکس پی گرفت. یکی دیگر از منابع ایده پیشرفت فلسفه هگل است که بیش‌ترین تأثیر را مستقیماً بر مارکس گذاشت. مارکس در سال‌های جوانی عملاً یک هگلی بود. در مورد خود هگل باید گفت: او کار خود را به عنوان یک یزدان‌شناس لوتری و نویسنده کتاب روح مسیحیت آغاز کرد. او همیشه مؤمن بود، گرچه به نظر می‌رسد که فلسفه‌اش، که به تدریج رو به بالندگی می‌رفت، تأثیرات یزدان‌شناختی آشکار خود را از دست داده باشد. هگل نه تنها بر مارکس^۳ بلکه به راستی بر تمامی اندیشه فلسفی قرن نوزدهم، تأثیر شگرفی گذاشت. فیلسوفان پر نفوذ نیمه نخست و میانه قرن نوزدهم همچون اگوست کنت، هربرت اسپنسر (که از نظر او پیشرفت، لااقل در آن زمان، «نه تصادفی بلکه ضروری» بود)، و جان استوارت میل، همگی هوادار ایده پیشرفت بودند. امکان پیشرفت نامحدود از نظر مردان و زنان نیمه دوم قرن نوزدهم و سراسر قرن بیستم امری بدیهی و مسلم بود، و این علی‌رغم قانون بقای انرژی بود که مایر، ژول، هلمهولتز در دهه ۱۸۴۰ آن را تدوین کرده بودند.

در ذهنیت انسان، انگاره پیشرفت با انگیزه‌های اساسی اجتماعی پیوند دارد و برای شناخت و تولید ضروری است. اما ما نباید این انگاره را از عرصه انگیزش اجتماعی فراتر ببریم و برای ارزیابی فرایند طبیعی به طور کلی به کارگیریم، یعنی درجایی که پیشرفت

1. Marquis de Condorcet

2. *esquisse d'un tableau historique de progrès de l'esprit humain*

۳. آن چنان که مشهور است، مارکسیسم «سه ریشه و سه منبع» دارد که عبارتند از: فلسفه کلاسیک آلمان (یعنی: هگل)، اقتصاد سیاسی انگلیس (یعنی: آدام اسمیت)، و سوسیالیسم خیالپرداز فرانسه (یعنی: سن‌سیمون؛ نوریه نقش چندانی نداشت). ما در توضیحات خود به آدام اسمیت نپرداخته‌ایم. او نیز سه مرحله را در رشد اقتصاد طبیعی مشخص کرد: مرحله کشاورزی، مرحله کارگاه‌های صنعتی، و مرحله تجارت بین‌المللی. اما او (در جلد چهارم کتاب ثروت ملل) تنها خاطر نشان کرد که مرحله اول «طبیعی»‌ترین است، و پیدایش هماهنگی اجتماعی آینده را پیشگویی نکرد. بنابراین، برای درک صحیح نظریه تاریخ مارکسیستی و منابع آن، تنها سن‌سیمونیم و هگلیسم واجد اهمیت هستند.

نامحدود یا پیشرفت ابدی (که البته مستلزم صرف انرژی است) در صورت حرکت دایمی میسر است و با قوانین طبیعی و اساسی بقا تناقض دارد.

از قانون بقای انرژی چنین بر می آید که انباشت انرژی در یک سو با کاهش آن در سوی دیگر ملازم است، یعنی هر شکلی از پیشرفت به طور همزمان شکلی از پسرفت است: هیچ پیشرفتی بدون باخت میسر نیست، و هر چه پیشرفت بیش تر باشد، باخت نیز بیش تر است. تغییرات تاریخی را می توان به وضوح تمام در حوزه فن آوری مشاهده کرد. رشد و بالندگی فن آوری تا حدی به این بستگی دارد که انسان تا چه اندازه بتواند در همه جا از فرآورده های محیط و جامعه بهره برداری کند، و تا حدی نیز به رشد پیوسته کارکردهای شناختی مغز بستگی دارد که مشروط به فیزیولوژی آن است. امکانات شناخت چنان گسترده است که خطر نابودی تهدیدش نمی کند. شناخت در آینده قابل پیش بینی از راه بازخواهد ایستاد و در حال حاضر می توان آن را نامحدود به حساب آورد، گرچه عملاً چنین نیست، بلکه نامحدودیت به عنوان یک اصل امکان پذیر نیست.

اما هنگامی که سیاستمداران یا مورخان از پیشرفت بحث می کنند، معمولاً چندان توجهی به پیشرفت اندیشه و فن آوری ندارند، بلکه به پیشرفت جامعه انسان به طور کلی، به شرایط زیست آن، به قابلیت دسترسی به کالاهای مادی و از این قبیل فکر می کنند. در این جا نیز پیشرفت طولی نامحدود یا حتی بی وقفه به ندرت امکان پذیر است.

این برای نوع انسان مایه امیدواری است، چرا که پیشرفت بدون محدودیت فن آوری، هم اکنون انسان را در آستانه فاجعه زیست محیطی قرار داده که نه مارکس تصورش را می کرد و نه دیگر اندیشمندان قرن گذشته و نیمه اول قرن کنونی.

نظریه مارکسیستی به فن آوری نه به صورت فی نفسه بلکه به عنوان بخشی از نیروهای مولدی می نگرد که گمان می رود نشانه و مظهر عوامل انسانی (شخصی) و مادی (فن آورانه) ای هستند که به ارتباط و تعامل میان انسان و طبیعت در فرایند تولید اجتماعی واقعیت می بخشند. اما رشد و بالندگی مناسبات شخصی را در فرایند تولید می توان («باید») نه تنها در عرصه فعالیت های بی واسطه تولیدی، بلکه همچنین در عرصه آگاهی اجتماعی و اشتیاق به کنش های اجتماعی ثمربخش، یعنی روان شناسی اجتماعی نیز، مشاهده کرد.

بنابراین، من خواهم کوشید سازگاری هر نظام مناسبات تولیدی را نه با مقوله پیچیده نیروهای مولد، بلکه نخست با سطح فن آوری و دوم با وضع فرایندهای اجتماعی - روان شناختی مرتبط سازم. فعالیت های اجتماعی انسان به ارزیابی اجتماعی - روان شناختی این فعالیت ها بستگی دارد. اما این به معنای آن است که هرگونه گذار از یک نوع سازمان

اقتصادی به نوع دیگر باید با تغییری در ارزش‌های اجتماعی همراه باشد، حتی اگر این تغییر اصول، مناسبات اجتماعی را در برنگیرد بلکه به تغییرات قومی یا مذهبی (ایدئولوژیک)، یا حتی به ناهمسانی‌های درون لایه‌های اجتماعی محدود باشد. آنچه ضد ارزش بوده باید به ارزش تبدیل شود، و آنچه ارزش بوده باید ضد ارزش شود. چنین تغییری نمی‌تواند یکباره توده‌ها را فراگیرد. برای به حرکت در آوردن آن‌ها به رهبران شورانگیز و با اراده نیاز است (این پدیده‌ای است که ل. ن. بومیلف آن را «شوریدگی» می‌نامد).^۱

درک ذهنی این واقعیت که نظام موجود مناسبات تولیدی (یا خصلت دولت، یا خصلت ایدئولوژی) امکانات رشد نیروهای مولد را محدود می‌کند، بی‌درنگ به تغییر این نظام، چه با زور و چه به تدریج، نمی‌انجامد. درست است که رشد یک فن‌آوری جدید جامعه صنعتی به تنهایی و بدون تجدید ساختار جدی و متناسب مناسبات تولیدی ناممکن است، اما گذار به نظم جدید نیز همیشه با انقلاب اجتماعی همراه و با انقلاب فن‌آورانه همزمان نیست. این همه در مورد نظام‌های اولیه مناسبات تولیدی بیش‌تر صادق است. در واقع پیدایش تیغه فلزی خیش و تبر فولادی منجر به تغییر در سازمان تولید و حتی گسترش قلمرو تمدن‌ها گردید. اما همان خیش ابتدایی از پایان هزاره چهارم پیش از میلاد (در سومر) تا قرن نوزدهم میلادی (مثلاً در روسیه) بدون هیچ تغییر و اصلاح اساسی به کار می‌رفت. تغییر فلز به کار رفته برای تیغه خیش (پولاد به جای برنز یا مس) بر تغییری اساسی و مستقیم در وضع جامعه دلالت نداشت. همچنین بهره‌برداری از معادن از آغاز عصر فلز تا آغاز دوران سرمایه‌داری تغییر عمده‌ای نکرد. در عرصه صنایع دستی، برخی نوآوری‌ها (نظیر اختراع دستگاه بافندگی عمودی، مت‌الماس، و غیره) مستقیماً و به معنای امروزی با تغییرات نظام‌مند اجتماعی ارتباطی ندارد. عرضه ابزارهای فولادی را، که گسترش چشمگیر زمین‌های کشاورزی را امکان‌پذیر ساخت، منشأ تأثیرات مهمی بر رشد و بالندگی جامعه دانسته‌اند؛ پیشرفت در عرصه کشتیرانی اهمیت تاریخی زیادی داشت؛ اما هیچ کدام از این نوآوری‌های فن‌آورانه را نمی‌توان با تغییرات ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه بشری به طور کلی همزمان دانست. نتایج این اختراعات را تنها بسیار تدریجی و گام به گام می‌شد احساس کرد.

۱. ل. و. گومیلف در کتابش به نام *Etnogenez i biosfera zemli* (پیدایش‌شناسی قومی و حوزه زیستی کره زمین) توجه و تبیین دیگری را پیشنهاد می‌کند که به نظر من نادرست است. گرچه می‌توان تعریف او از «واحد قومی» را به عنوان یک پدیده پذیرفت، اما اهمیتی که نویسنده برای قومیت در ایجاد آنچه او «قومیت‌های شورانگیز» می‌نامد قایل است، بسیار مبالغه‌آمیز است.

تنها یک عرصه فن آورانه وجود دارد که پیشرفت در آن بر مناسبات تولیدی تأثیر مستقیم دارد، و آن پیشرفت در تولید جنگ افزارهاست.^۱ در جایی که جنگ افزارهای با کیفیت بالا وجود ندارد، جامعه طبقاتی (و حتی پیشگام آن، مرحله‌ای که انسان‌شناسان آن را جامعه ریاستی^۲ توصیف می‌کنند) نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد. جنگجویی که صاحب آن گونه جنگ افزارهایی است که در مرحله کالکولیتیک [عصر مس و سنگ] یا عصر مفرغ امکان تولید آن هست، نمی‌تواند بهره‌کشی گسترده از بردگان نوع کلاسیک را سازمان دهد؛ چرا که هر برده دارای ابزار مسی یا مفرغی به یک بازرس نیاز دارد. اما بهره‌کشی از تمام گروه‌های بردگان نوع کلاسیک زمانی میسر می‌شود که جنگجو صاحب شمشیری پولادین، زرهی پولادین، کلاهخودی مناسب و یک سپر است. اگر در زمان معینی مجبور شدند از بهره‌کشی از بردگان نوع کلاسیک دست بکشند، دلیلش نه هرگونه انقلابی در نیروهای مولد (یعنی در فن آوری)، بلکه بهره‌وری پایین کار بردگان بود. جنگجویی که بر اسب سوار می‌شد، زره بر تن می‌کرد و بر اسبش نیز زره می‌پوشاند و بعدها در یک قلعه دارای استحکامات، که یک نوآوری جدید معماری بود، استقرار می‌یافت، می‌توانست به بهره‌کشی از دهقانانی بپردازد که در دوره پیشین خودشان توده اصلی جنگجویان را تشکیل می‌دادند. آنچه پایان قرون وسطی را موجب شد نه چندان تأثیر اکتشافات جغرافیایی بزرگ (گرچه به یقین این اکتشافات نقش مهمی ایفا کردند)، که توپ بود که به نقش شوالیه‌ها و شهسواران قرون وسطایی خاتمه داد و اهمیت کسب و کار صنعتی را نسبت به کار کشاورزی فزونی بخشید، و این در حالی است که از صنایع دستی سخنی به میان نیاوریم. بمب هسته‌ای (در صورتی که نسل انسان باقی بماند) زمینه پایه‌گذاری جامعه پاسارمیه‌داری را در سطح جهانی فراهم خواهد ساخت. البته این جامعه خودش سرشار از تضاد خواهد بود، و به هیچ وجه نمی‌توان آن را آینده‌ای تضمین شده به حساب آورد.

مایلم بر این نکته تأکید و رزم که تغییرات در فن آوری نظامی به خودی خود باعث تغییر در مناسبات تولیدی (مناسبات اجتماعی) نمی‌شود. تنها تغییرات در فن آوری همراه با تغییر در سمتگیری ارزشی سبب تغییر در مناسبات تولیدی و اجتماعی می‌شود. و بر عکس، تغییر در سمتگیری ارزشی منجر به تغییر در مناسبات اجتماعی نخواهد شد، مگر آن‌که با یک انقلاب واقعی و قریب‌الوقوع در فن آوری تولید جنگ افزارها در هم آمیزد.

۱. این موضوع را ف. انگلس در پیوست آنتی‌دورینگ خاطر نشان کرده بود که در زمان حیاتش انتشار نیافت.

۲. در مورد جوامع ریاستی به صفحات بعدی مراجعه کنید.

با تکیه بر این نکات، می‌توانیم هشت مرحله فرایند تاریخ را مشخص کنیم، که مشخصه هر یک از آنها نظام ارزش‌های اجتماعی (ایدئولوژی)، و سطح خاص رشد و توسعه نظامی آن است. هر مرحله بدون یک آستانه مشخص و یقیناً نه با یک شورش انقلابی، بلکه با یک دوران گذار دارای طول زمانی متفاوت، از مرحله بعدی جدا می‌شود و این دوران گذار تا زمانی که تمام علایم مشخصه ضروری مرحله بعدی پدیدار شود ادامه می‌یابد. این دوران میان مراحل را گذار مرحله‌ای می‌نامیم. در حالی که پیشرفت در تولید جنگ‌افزارها بی‌درنگ خود را در رخدادهای نظامی متجلی می‌سازد، که مضمون و درونمایه همیشگی و همواره توجه‌برانگیز تاریخ روایی است؛ تغییرات اجتماعی - روان‌شناختی شالوده زندگی روزمره را تشکیل می‌دهد و در مذهب، تغییرات واژگانی و آثار هنری ابراز می‌شود. ما در هر فصل، مهم‌ترین هنرمندان و اندیشه‌ورانی را که کارشان زمینه‌ساز تغییرات اجتماعی - روان‌شناختی لازم برای مرحله مورد بحث بوده، مثال آورده‌ایم؛ اما ارائه شرح تفصیلی آثار آنها یا نمایش سیر چشمگیر اندیشه‌هایشان در بستر زمان خارج از وظیفه و محدوده گزارش مختصر ما از فرایند تاریخ است.

هدف از آفرینندگی انسان در هر دو عرصه فن‌آوری و اندیشه پرهیز از «رنج‌ها و ناآرامی‌ها»^۱ است که در هر مرحله ویژگی خاص خود را دارد اما شالوده و سرچشمه طبیعی آنها همواره یکی است. تلاش برای آفرینندگی، نیروهای مولد به گسترده‌ترین معنای آن، به منظور دستیابی به ثبات و امکان بازتولید توأم با آرامش صورت می‌گیرد؛ اما همین تکاپو و آفرینندگی در نقطه معینی به ناگزیر این ثبات و آرامش را برهم می‌زند. پس می‌توان در یک سو اختراعات فن‌آورانه جدید را که در عرصه نظامی کاربرد دارد و در سوی دیگر تغییر در ارزش‌های اجتماعی رایج را مشاهده کرد. بدین ترتیب است که گذار مرحله‌ای آغاز می‌گردد.

وحدت قوانین فرایند تاریخ از آن جهت نیز آشکار می‌شود که به همان اندازه در اروپا می‌توان آنها را تشخیص داد که در آن سوی اوراسیا [اروپا و آسیا در مجموع - م.ا]: در مجمع‌الجزایر تقریباً پُرت افتاده ژاپن، که نه جنگ‌های صلیبی را پشت سر گذاشته و نه هجوم ترکان یا مغولان را، و همچنین در آمریکای جنوبی و نظایر آن. این مثال‌ها به ما اجازه می‌دهد دوره‌بندی فرایند تاریخ را به صورتی که در این کتاب پیشنهاد شده با دقت و موشکافی کافی مورد بازبینی قرار دهیم.